

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از یادداشت های زنده یاد "اکرم یاری"
فرستنده: داکتر ظاهر تیموری
۳۱ اگست ۲۰۲۲

دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است

یک فرد در جولان تفکر هر قدر بزرگ باشد، باز هم در عمل من حیث یک شخص، با احتیاجات، خواهشات و احساسات، چون اشخاص دیگر زیست می کند، از این است که ریشه اصول زندگی ساده از فروتنی، دوراندیشی، پشتکار و راستی آب می خورد. پهنای گسترده تفکر هر چند گسترده باشد محدودیت غرایض و عوامل مادی زندگی فردی صاحب آن را از بین نمی برد به علاوه گستردگی و عمق تفکر یک فرد را، افراد جامعه به اندازه های یکسان و تا آخر نمی تواند درک کند. آنچه آن ها پی می برند در گام اول شیوه زیست فردی آن شخص است و آن را بامعیار های موجود و پذیرفته شده اجتماع موجود ارزیابی می کنند.

اول: باید بدانیم دشمن کیست و نیروی اساسی کدام است.

دوم: متفقین را بشناسیم و درجه نزدیکی هر یک از آن را به خود بدانیم.

سوم: چگونگی بسیج نیروهای اساسی خود را از لحاظ مکان، شکل و مسأله اساسی نفع طبقاتی دریابیم.

دشمن مسأله ای است که در هر دوره انقلاب نظر به پیش آمد شرایط به خصوص می تواند تغییر یابد، چگونگی بسیج نیروی های اساسی، اساساً بدون در نظر داشت تغییرات جزئی تا ختم دوره کامل انقلاب تغییر کلی نمی یابد.

آیا نیروی اساسی انقلاب می تواند انقلاب را به پیروزی برساند؟ نه هرگز!

یک انقلاب واقعاً حقیقی نمی تواند بدون شمول تمام اقشار و طبقات اجتماع «بدون دشمن - حتماً به شمول دشمن» به پیروزی برسد، زیرا یک انقلاب اجتماعی به معنای دگرگونی تمام جامعه، رشد و پیشرفت تمام جامعه به مرحله مترقی تر است و بدون سهمگیری تمام طبقات و اقشار اجتماعی ناممکن است یک طبقه به تنهایی خود به درجه مترقی تر در یک جامعه اساساً عقب مانده نایل آید. از اینجاست که سیاست جبهه متحد ناشی می گردد، سیاست جبهه متحد اساساً رابطه نیروی اساسی با سایر طبقات و اقشاریست که در گروپ متفقین قرار می گیرند.

ولی متفقین کیست؟

متفق کسی است که بر اساس همسوئی نسبی و منافع گذرا برای مرحله خاص و در مدت معین با ما همگام می شود، بنابراین متفق اساساً همسانی منفعت با ما ندارد بلکه فقط در مرحله خاص و در مدت معین منفعتش با منفعت ما

همسوئی می یابد، به زبان دیگر در مرحله ای به خصوص و مدت معین، منافعی با منفعت ما همسوئی می یابد نه آن که همسان می شود.

این انطباق و ناهمسائی و «این گذرانی و نه دایمی بودن» سیاست اتحاد و مبارزه را در درون جبهه متحد ایجاد می کند. «اتحاد» به خاطر انطباق منافع گذرا، همسوئی منافع و مبارزه به خاطر ناهمسائی، یعنی تضاد منافع و دایمی بودن انطباق منافع ضرورت دارد.

اتحاد و مبارزه خود ضرورت استقلال را برای نیروی اساسی در جبهه متحد به وجود می آورد. استقلال ائتلاف را ایجاد می کند که ائتلاف در برگزیده اتحاد و مبارزه در درون جبهه متحد است. اکنون باید دید که استقلال چیست؟

عناصر نخستین استقلال و هسته آن، شناخت اساسی جامعه، مرحله فعلی تکامل آن، نیروی اساسی پیشرونده آن و مرحله بعدی تکامل آن جامعه می باشد. این شناخت خود از لحاظ عملی نشان دهنده یک طبقه است و در عصر حاضر، این طبقه جز پرولتاریا طبقه دیگر بوده نمی تواند. زیرا این شناخت جز علم مارکسیسم، لینینیزم، اندیشه مائوتسه دون علم دیگری بوده نمی تواند، این علم بیان مؤجز جامع و صحیح وضع زندگی جهت پیشرفت آتی زندگی طبقه پرولتاریا یعنی پیشاهنگ تمام بشریت به سوی آینده جهان است.

این علم بیانگر آن است تا پرولتاریا تمام بشریت را آزاد نسازد، نمی تواند خود را آزاد سازد. این علم نشان می دهد که پرولتاریا در جریان دگرگون ساختن جامعه و جهان، نه این که در عین حال خود را نیز دگرگون می سازد، بلکه باید دگرگون بسازد.

پس عنصر لازمی و اولی استقلال آن است که استقلال برای آن، استقلال واقعی باشد، اولاً باید کلیت داشته باشد یعنی تمام اقشار و طبقات جامعه و منافع به خصوص هر یکی از آن ها را بشناسد و تشخیص دهد که کدام طبقه در آن دوره پیشرفت جامعه، نیروی اساسی انقلاب بوده می تواند یعنی منفعت نیروی اساسی انقلاب منفعت کلی تمام جامعه می باشد، یعنی منفعت نیروی اساسی انقلاب رافع پیش راندن انقلاب و جامعه به دوره بعدی متکامل تر جامعه و انقلاب است و باید محکم در دست گرفته شود و هرگز تحت هیچ شرایطی به منظور درجه دوم شناختن اهمیت آن در کشاکش منافع طبقات گوناگون و احیاء نفی کلی آن معامله گیری نشود. این یک جهت استقلال و جهت اساسی آن است.

ولی می دانیم که منفعت نیروی اساسی انقلاب به تنهایی و به صورت منفرد و مجزا از منافع سایر متفقین نمی تواند پیشرفت کند بنابراین برای آن که متفقین را نیز جهت پیشبرد منفعت نیروی اساسی انقلاب در اوردگاه انقلابی گرد آورد، در مرحله معینی از انقلاب و در شرایط خاص و برای مدت گذرانی برای تأمین منفعت متفقین «که اساساً با منفعت اساسی نیروی انقلاب متضاد اند» گذشت هائی می نمایم.

این گذشت ها اساساً چه سرشتی دارند؟

اصولاً گذشت در جبهه متحد روی متمرکز ساختن ضربه اساسی و زمان مشخص بر دشمن عمده استوار است. دشمن عمده کیست؟

دشمن عمده در مراحل مختلف و همچنان در ادوار مختلف انقلاب و جامعه فرق می کند ولی اساساً طبقه و یا قشری از طبقه که نیروی سد سازنده پیشرفت کلی جامعه و یا طبقه و یا قشری از طبقه که منافع وی شرط اساسی موجودیت منافع تمام متفقین و کلیه طبقات استثمارگر با دشمن عمده به احساب می رود به عبارت ساده تر دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است. بناءً متمرکز ساختن ضربه عمده بر دشمن و گذشت منفرد در برابر متفقین دو

حالت استقلال وائتلاف است که در نتیجه این ائتلاف، استقلال تقویت می یابد زیرا تضعیف دشمن عمده به معنای تقویت نیروی اساسی انقلاب است.

گذشت های اقتصادی در برابر متفقین برای به دست آوردن نفع سیاسی اساسی یعنی تضعیف دشمن عمده است از این رو فدا ساختن منافع اساسی نیروی اساسی انقلاب به نام گذشت تسلیم طلبی است، خاتمه بخشیدن به انقلاب است. پس گذشت در جبهه متحد محض سرشت سیاسی دارد و برای تقویت استقلال است نه برای محو و تضعیف آن. این جنبه دوم استقلال است که «ائتلاف» را تشکیل می دهد، تضعیف دشمن عمده به معنای منفرد ساختن آن تا سرحد امکان است، هنگامی که دشمن عمده از داشتن هر نوع متحد منفرد گردد، زمانی که نیروی انقلاب، متفقینی تا آنجائی که امکان دارد، به دست آورد می تواند ضربات کشنده ای بر دشمن عمده وارد آورد والا غیر. این جنبه خارجی استقلال بود ولی برای این که استقلال بتواند جنبه خارجی صحیح داشته باشد باید بر پایه صحیح استوار بوده و ماهیتاً صحیح باشد یعنی نیروی رهنمون انقلاب و نیروی اساسی آن به طور صحیح بیدار، آگاه و سازمان یافته و روش صحیح مبارزه را در یافته باشد.

نوت: مأخذ

یا سوسیالیسم یا توحش

تاریخ نگاری به مدد نشرات چپ افغانستان

۱۳۷۱—۱۳۸۰

عتیق اروند

نشرات امیری